

توارث دعاوی شخصی در حقوق ایران و فرانسه

رضا شکوهی زاده*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۶/۱۵)

چکیده

فوت یکی از طرفین دعوا به موجب ماده ۱۰۴ ق.آ.د.م از اسباب توقیف دادرسی است. پس از آن با دخالت ورثه، دادرسی استمرار می‌یابد. اما ورثه قادر به پیگیری همه دعاوی نیستند. به‌طور سنتی، دعاوی شخصی غیرقابل انتقال به ورثه معرفی می‌شود. شاید این نتیجه‌گیری ناشی از مقایسه حقوق شخصی با دعاوی شخصی باشد. اقامه دعوا برای مطالبه حق، در ماهیت آن حق مؤثر واقع می‌شود. این تغییر ماهیت را در حقوق فرانسه به اثر تبدیلی رابطه دادرسی تعبیر می‌کنند. مبانی دیگری نیز می‌توان برای انتقال دعاوی شخصی برشمرد، از جمله تعلق اراده متوفی بر استمرار دعوا. مطالعه مبانی و مصادیق توارث دعاوی شخصی، این امکان را می‌دهد تا بتوان به نظریه‌ای عمومی در زمینه توارث دعاوی شخصی دست یافت.

واژگان کلیدی

اثر تبدیلی دادرسی، اراده متوفی، توارث، خسارات معنوی، دعاوی شخصی، موضوع دعوا.

۱. مقدمه

در صورت فوت یکی از اصحاب دعوا، همواره باید میان فرض قابل انتقال بودن دعوا به ورثه و فرض غیرقابل انتقال بودن آن قائل به تفکیک شد. در حقوق فرانسه، براساس ماده ۳۸۴ ق.آ.د.م.ف، در صورت غیرقابل انتقال بودن دعوا به ورثه، فوت یکی از طرفین موجب زوال دعوا خواهد بود. در مقابل، در فرض قابل انتقال بودن دعوا، براساس ماده ۳۷۰ ق.آ.د.م. فرانسه، فوت یکی از طرفین، موجب توقیف دادرسی خواهد شد (Guinchard et al., 2014: 112).^۱ قابلیت انتقال دعوا به ورثه، مختص دعاوی مالی نیست، بلکه دعاوی غیرمالی نیز اصولاً قابل انتقال به ورثه است. در مقابل، دعاوی شخصی، یعنی دعاوی مرتبط با حقوقی که تنها صاحب حق، امکان مطالبه آن را دارد، به ورثه قابل انتقال نیست (Croze et Morel, 1988: 241). برای نمونه، خواهان دعاوی نفقه، نمی‌تواند دعاوی خود را به دیگری منتقل کند، چراکه حق بر نفقه، حقی است قائم به شخص. با فوت طلبکار نفقه، حق او برای مطالبه نفقه منتفی می‌شود، زیرا هدف قانونگذار از اختصاص این حق، رفع حوایج شخص طلبکار است (Malaurie, 1989: 456). اما در فرض فوت یکی از طرفین در اثنای رسیدگی به دعاوی شخصی، در انتقال یا عدم انتقال دعوا به ورثه تردید ایجاد می‌شود. منشأ این تردید آن است که از یک سو، حقوق شخصی در زمان حیات شخص قابل انتقال نیست، پس منطق حقوقی اقتضا دارد که این حقوق حتی اگر موضوع دعوا قرار گیرد، قابل انتقال به ورثه نباشد. اما این تمام استدلال نیست، چراکه اقامه دعوا، نه تنها در ماهیت حق موضوع دعوا تغییر ایجاد می‌کند، بلکه شاهدهی است قطعی بر تعلق اراده صاحب حق بر مطالبه حق خود. در حقوق فرانسه، این تردید کمتر دیده می‌شود، چراکه نه تنها قانون مدنی در مواردی به انتقال دعاوی شخصی حکم داده، بلکه سابقه موضوع در حقوق رم نیز مؤید قابلیت انتقال دعاوی شخصی به ورثه است (Croze et Morel, 1988: 241). اما در حقوق ایران، متون قانونی تصریحی در این خصوص ندارد و بحث مستقلی نیز در این زمینه در نظریات حقوقی دیده نمی‌شود. برای دستیابی به نظریه‌ای عمومی در زمینه توارث دعاوی شخصی، لازم است این موضوع را ضمن سه بحث (مبانی، موانع و مصادیق توارث دعاوی شخصی) بررسی کنیم.

۱. قانون آیین دادرسی مدنی ایران، به زوال دعاوی غیرقابل انتقال، در فرض فوت یکی از طرفین دعوا اشاره‌ای ندارد. اما این حکم از مقررات عام این قانون، از جمله ماده ۲ در زمینه اقامه دعوا توسط اشخاص ذی‌نفع، قابل استنباط است، به‌خصوص که ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م. پیگیری دعوا بعد از فوت یکی از طرفین را منوط به درخواست اشخاص ذی‌نفع کرده است.

۲. مبانی توارث دعاوی شخصی

اقامه دعاوی آثار متعددی در پی دارد. گاه سبب قطع مرور زمان می‌شود، گاه از زوال حق موضوع دعوا در نتیجه انقضای مهلت اقامه دعوا، جلوگیری می‌کند (ماده ۱۱۶۲ ق.م). اما اثر اقامه دعوا صرفاً شکلی نیست، بلکه گاهی موجب تغییر در ماهیت حق موضوع دعوا نیز می‌شود. برخی حقوقدانان فرانسوی از این اثر، با عنوان اثر تثبیت‌کننده اقامه دعوا^۱ یاد کرده‌اند (Cornu et Foyer, 1996: 583). قانون مدنی فرانسه، در ماده ۳۲۲ در زمینه دعوی نسب و در بند ۲ ماده ۹۵۷ در خصوص دعوی رجوع از هبه، این اثر را برای اقامه دعوا به رسمیت شناخته است. علاوه بر این، دیوان کشور فرانسه، به‌رغم تصدیق ماهیت شخصی برخی از دعاوی، پیگیری آن توسط ورثه را تجویز کرده است؛ از جمله در خصوص دعوی رجوع از فرزندخواندگی ساده^۲ (ماده ۷۳۰ ق.م.ف). این قاعده ریشه در اثر تبدیلی رابطه حقوقی دادرسی^۳ دارد که یکی از قواعد دادرسی مدنی در حقوق رم بوده است.^۴ به اعتقاد برخی حقوقدانان فرانسوی، حقوق مدرن فرانسه، با اینکه اثر تبدیلی رابطه حقوقی دادرسی را در کلیت آن نپذیرفته، اما برخی آثار آن، از جمله قابلیت انتقال حقوق شخصی در نتیجه اقامه دعوا را پذیرفته است (Cornu et Foyer, 1996: 314). اما انتقال دعاوی شخصی را می‌توان بر اراده ضمنی متوفی نیز مبتنی کرد. پذیرش هر یک از این دو نظریه می‌تواند مبنایی برای پذیرش انتقال دعاوی شخصی در حقوق ایران نیز به‌شمار رود.

۲.۱. اثر تبدیلی برقراری رابطه دادرسی

در حقوق رم، براساس اثر تبدیلی برقراری رابطه دادرسی، با اقامه دعوا، حق مبنای دعوا ساقط شده و حقی جدید جایگزین آن می‌شود. به این ترتیب، حقی که پیش از اقامه دعوا جنبه شخصی داشت و غیرقابل انتقال تلقی می‌شد، با اقامه دعوا به حق جدیدی با عنوان حق دادرسی^۵ تبدیل شده و قابل انتقال تلقی می‌شد (Guinchard et al., 2014: 113). اگرچه اثر تبدیلی اقامه دعوا وارد حقوق جدید آیین دادرسی مدنی نشد، برخی از توابع آن از جمله قابلیت انتقال دعاوی شخصی در آیین دادرسی مدنی این کشور، پذیرفته شد (Cornu et Foyer, 1996: 314). به این ترتیب، اصل بر آن قرار گرفت که حقوق شخصی، به‌رغم اینکه

1. effets stabilisateurs
2. révocation d'adoption simple
3. effet novatoire de lien d'instance

۴. در حقوق رم مطابق قاعده زیر، اقامه دعاوی شخصی پیش از فوت، موجب انتقال آن به ورثه می‌شود:

actiones quae morte vel tempore pereunt semel inclusae iudicio salvae permanent
5. *litis contesti*

وابسته به شخصیت صاحب حق است و به صورت ارادی به اشخاص ثالث قابل انتقال نیست، چنانچه موضوع دعوا قرار گیرد، به حقی جدید تبدیل شده و قابل انتقال محسوب شود.

۲.۲. تعلق اراده متوفی بر استمرار دعوا

برخی حقوقدانان فرانسوی، مبنای توارث دعاوی شخصی را لزوم احترام به اراده متوفی می‌دانند. به این ترتیب که اقامه دعوا پیش از فوت، گویای آن است که متوفی قصد پیگیری و استیفای حق خود را داشته است. حال که ورثه جانشین مورث شده‌اند، می‌توانند این دعاوی را پیگیری کنند (Cornu et Foyer, 1996 : 365).^۱ اما سخن گفتن از اراده متوفی خالی از تناقض نیست. فرض استمرار اراده متوفی فاقد مبنای منطقی است. نباید تصور کرد که در این تحلیل می‌توان قائل به وجود اراده برای زمانی پس از فوت شد. در حقوق، آنچه از اراده متوفی باقی می‌ماند، وصیت اوست که آن هم اراده معلق بر فوت است. اما آیا اقامه دعوا برای اعمال حقوق شخصی نیز از اعمال حقوقی معلق است؟ اراده صاحب حق شخصی، نمی‌تواند تأثیری در انتقال آن بعد از فوت داشته باشد. صاحب چنین حقی در زمان حیات خود نمی‌توانسته اعمال حق خود را به دیگری منتقل کند. بی‌شک اراده او نسبت به انتقال حقوق شخصی بعد از فوت نیز بی‌اثر خواهد بود. اما این استدلال هم تمام نیست. درست است که بعد از فوت اراده‌ای برای متوفی باقی نمی‌ماند، برای انتقال حقوق شخصی متوفی به ورثه، تعلق اراده او به نحو ایجابی لازم نیست. هدف قانونگذار این بوده که حقوق شخصی متوفی بدون میل او اعمال نشود. علقه زوجیت میان او و همسرش بدون رضایت او گسسته نشود، هر چند به‌واقع سبب فسخ عقد نکاح موجود باشد، اثری که او برای چاپ آن قرارداد بسته، از ناشر بازپس گرفته نشود و غیره. صاحب حق با اقامه دعوا پیش از فوت نشان داده که اعمال این حقوق برخلاف میل او نخواهد بود. از سوی دیگر، قیاس انتقال ارادی حقوق شخصی در زمان حیات با انتقال قهری آن بعد از فوت صحیح نیست. ورثه لاقلاً از لحاظ اخلاقی و اغلب از نظر اجتماعی و حیثیتی جایگزین متوفی هستند (Bras Miranda, 2007 : 798). پس انتقال حقوق شخصی به آنان با مانع پیش‌گفته روبه‌رو نیست. به هر حال، توجیه و تفسیر انتقال دعاوی شخصی به ورثه، از راه توسل به اراده مورث شکننده است، اما بی‌اعتبار نیست. راه حل انتقال

۱. le mort saisit le vif par son hoir le plus proch. نظریه جانشینی ورثه در حقوق ایران پذیرفته نشده است

(کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۶۵)، از این رو نمی‌توان در خارج از حدود ترکه، برای ورثه جایگاهی نسبت به حقوق متوفی قائل شد.
 ۲. احترام به اراده متوفی در حقوق فرانسه به قدری است که ماده ۱۷۱ ق.م این کشور، به رئیس‌جمهور اجازه می‌دهد تا در صورت فوت شخصی که اراده قطعی او در ازدواج با شخص دیگر، محرز است، ازدواج او را هر چند بعد از مرگ تجویز کند. اثر چنین ازدواجی به یک روز پیش از فوت بازمی‌گردد و همه آثار نکاح عادی را در بردارد، مگر توارث (Wiederkehr et al., 2009 : 278).

حقوق شخصی را در اراده صاحب حق می‌جوید، اما نمی‌تواند تعارض موجود میان تعلق اراده متوفی بر انتقال دعوی به ورثه و ماهیت قهری انتقال دعاوی به ورثه را حل کند.

۳. موانع توارث دعاوی شخصی

اگرچه اصل بر آن است که با اقامه دعوا، حق شخصی موضوع دعوا به ورثه منتقل شود، همچنان همه حقوق شخصی با اقامه دعوا قابلیت انتقال نمی‌یابد. گاه با فوت یکی از طرفین، دعوا موضوع خود را از دست می‌دهد. گاه ملاحظات اخلاقی موجب می‌شود دخالت ورثه در دعاوی مورث ناموجه جلوه کند.

۳. ۱. منتفی شدن موضوع دعوا

منتفی شدن کامل موضوع دعوا در پی مرگ یکی از طرفین، عامل قطعی زوال دادرسی است. این امر نیز تنها در دعاوی شخصی متصور نیست، بلکه موضوع دعاوی غیرشخصی نیز گاه با فوت اصحاب دعوا، منتفی می‌شود. برای نمونه، چنانچه حق انتفاع به‌صورت عمری برای خواهان برقرار شده باشد (ماده ۴۱ ق.م)، با فوت او دعوا منتفی خواهد شد، در نتیجه پیگیری دعوا توسط ورثه بی‌ثمر خواهد بود. اما منتفی شدن موضوع دعاوی شخصی، مصادیق بیشتری دارد، چراکه بقای دعاوی شخصی اغلب به وجود صاحب حق وابسته است. برای مثال، دعاوی طلاق یا تمکین با فوت یکی از طرفین، موضوع خود را از دست می‌دهد، چراکه با فوت یکی از زوجین، نکاح منحل می‌شود و به‌تبع، آثار آن نیز منتفی خواهد بود (ماده ۲۲۷ ق.م.ف).^۱ حکم مشابهی در حقوق فرانسه، در زمینه تفریق جسمانی قابل مشاهده است (ماده ۲۹۶ ق.م.ف). علاوه‌براین، رویه قضایی فرانسه در خصوص ناتوانی ورثه در اقامه دعوا یا پیگیری آن، در جهت حفظ حریم خصوصی مورث، رویه‌ای قطعی و طولانی دارد (از جمله آرای شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۴ دسامبر ۱۹۹۹ و شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۸ ژوئیه ۲۰۰۴). در این موارد با فوت خواهان، دعوا نه به دلیل شخصی بودن، بلکه به سبب منتفی شدن موضوع آن، زایل می‌شود (Dreyfuss, 2004: 2).

۱. قانون مدنی ایران در ماده ۱۱۲۰، در خصوص انحلال انعقد نکاح اشاره‌ای به فوت طرفین ندارد. اما نتیجه منطقی فوت یکی از طرفین، انحلال نکاح است و ماده ۱۱۵۴ ق.م نیز به عده وفات اشاره کرده که دلالت التزامی بر انحلال نکاح به موت زوج دارد.

۳.۲. ملاحظات اخلاقی

در برخی موارد، با فوت یکی از طرفین، دعوا موضوع خود را از دست نمی‌دهد، با این حال ملاحظات اخلاقی مانع از انتقال آن می‌شود (Guinchart *et al.*, 2014: 113). برای مثال، به نتیجه رسیدن دعوای تمکین، می‌تواند در استحقاق زوجه نسبت به نفقه مؤثر باشد.^۱ بنابراین، در صورت فوت زوج پس از اقامه دعوای الزام به تمکین، ورثه در پیگیری این دعوا ذی‌نفع هستند. اما ملاحظات اخلاقی اجازه نمی‌دهد که ورثه بتوانند برای دستیابی به سهم بیشتری از ترکه، چنین دعوایی را پیگیری کنند. نکته‌ای که باید مدنظر قرار گیرد آن است که اصل بر قابلیت انتقال دعوای شخصی است و اگر نوع یک دعوای شخصی، توسط قانون یا رویه قضایی قابل انتقال محسوب شود، قاضی نمی‌تواند در خصوص مصادیق آن به دلیل ملاحظات اخلاقی منکر قابلیت انتقال دعوا شود.

۴. مصادیق توارث دعوای شخصی

اقامه دعوا توسط مورث برای پیگیری همه دعوای شخصی ضروری نیست. توضیح آنکه حقوق شخصی را از نظر قابلیت انتقال به ورثه، باید به سه دسته تقسیم کرد؛ نخست حقوقی که علی‌الطلاق به ورثه قابل انتقال است، بدون اینکه اقامه دعوا پیش از فوت ضروری باشد. برای مثال، می‌توان به دعوای اثبات یا نفی نسب^۲ یا اثبات یا نفی حجر اشاره کرد. این دعوای به‌طور مستقل به ورثه منتقل می‌شود، حتی اگر مورث در زمان حیات خود، مبادرت به طرح این دعوا نکرده باشد. دوم، حقوقی که علی‌الطلاق قابل انتقال به ورثه نیست، حتی اگر مورث در زمان حیات خود اقدام به اقامه دعوا در خصوص آن کرده باشد. دعوای طلاق یا تمکین از این قسم است. به دلایل عدم قابلیت انتقال این دعوای اشاره شد. دسته سوم از حقوق شخصی، حقوقی است که بعد از فوت قابل انتقال به ورثه نیست، مگر اینکه مورث پیش از

۱. البته چنانچه اثر حکم نشوز به زمان تقدیم دادخواست سرایت داده شود. در غیر این صورت با فوت زوج، اثری بر حکم احتمالی نشوز مترتب نیست. توضیح آنکه با تفسیر جدیدی که دیوان عالی کشور از نشوز زوجه ارائه داده است، به صرف صدور حکم بر الزام زوجه به تمکین، نشوز اثبات نمی‌گردد، بلکه تنها پس از صدور و ابلاغ اجرائیه و امتناع زوجه از اجرای مفاد حکم، نشوز محقق می‌گردد (شعبه هشتم دیوان عالی کشور، رأی مورخ ۱۳۹۲/۷/۹ شماره ۹۲۰۹۹۹) (پژوهشکده قوه قضاییه، ۱۳۹۵: ۳۲۰). مطابق رأی مورد اشاره، اثر نشوز هیچ‌گاه به زمان تقدیم دادخواست سرایت نمی‌کند، هرچند به واقع در زمان تقدیم دادخواست، زوجه در حال نشوز باشد.

۲. برخلاف دعوای نفی ولد که فقط توسط زوج قابل طرح است و قابل انتقال به ورثه نیست (شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور، رأی مورخ ۱۳۹۲/۴/۴ به شماره ۹۲۰۳۱۳). البته در این معنی می‌توان دعوای نفی نسب از سوی ورثه را دعوایی استقلالی و اصالتی دانست، نه نیابتی، چراکه ورثه خود در اثبات آن دارای سمت هستند، نه اینکه دعوا را از مورث خود به ارث برده باشند.

فوت نسبت به آن اقامه دعوا کرده باشد. در ذیل به بررسی مصادیق دعاوی اخیر، ذیل دو عنوان دعاوی شخصی قراردادی و دعاوی شخصی خارج از قرارداد خواهیم پرداخت.

۴.۱. توارث دعاوی شخصی قراردادی

در بسیاری موارد، حقوق قراردادی جنبه شخصی دارد. اگرچه هبه قراردادی مالی است، انعقاد و فسخ آن جنبه شخصی دارد. قرارداد انتقال حق بهره‌برداری از یک اثر ادبی-هنری نیز قراردادی مالی است، اما رجوع از آن جنبه شخصی دارد، به همین سبب، اقامه آن انحصاراً در اختیار پدیدآورنده اثر است. بارزترین مصداق قرارداد شخصی، عقد نکاح است، بنابراین، توارث دعاوی فسخ این عقد باید موضوع بررسی جداگانه قرار گیرد.

۴.۱.۱. رجوع از هبه

ماده ۹۵۷ ق.م.ف مقرر کرده است که رجوع از هبه به دلیل ناسپاسی^۱، نمی‌تواند از سوی ورثه و اهب مطالبه شود، مگر آنکه واهب پیش از فوت، اقدام به طرح دعوا در این زمینه کرده باشد. از آنجا که هتک حرمت واهب، امری شخصی است، تنها خود او قادر به استناد به آن است. در صورت اقامه دعوا، نه تنها تعلق اراده واهب به رجوع از هبه روشن می‌شود، بلکه آشکار می‌شود که صدمات ناشی از هتک حرمت همچنان تا زمان فوت استمرار داشته است (شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۹ مارس ۱۹۸۵) (Wiederkehr et al., 2009 : 1103).

در حقوق ایران، رجوع از هبه حقی است که قانونگذار به شخص واهب اعطا کرده است. از آنجا که رجوع از هبه قائم به شخص واهب است، نه تنها انتقال آن در زمان حیات او ممکن نیست، بلکه با فوت او نیز ساقط می‌شود و به ارث نمی‌رسد (ماده ۸۰۵ ق.آ.د.م)^۲. اما آیا با اقامه دعوا پیش از فوت، این دعوا به ورثه منتقل می‌شود؟ با توجه به ماهیت رجوع در حقوق ایران، باید به این پرسش، پاسخ مثبت داد. رجوع در حقوق ایران یک ایقاع است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۸۱ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۰۳۴). بنابراین، با اقامه دعوا رجوع توسط واهب، دادگاه ممکن است وقوع

۱. revocation pour cause d'ingratitude ماده ۹۵۵ ق.م.ف در تشریح مصادیق رجوع از هبه به دلیل ناسپاسی مقرر داشته است: «واهب در هبه میان زندگان نمی‌تواند به دلیل ناسپاسی رجوع نماید، مگر در موارد زیر: ۱. در صورتی که متب علیه حیات واهب اقدام کند؛ ۲. چنانچه متب در مقابل واهب محکوم به مجازات جنبه یا هتک حرمت گردد یا ۳. در صورتی که متب از پرداخت نفقه واهب امتناع نماید».

۲. استاد کاتوزیان اشاره می‌کند که فقها در خصوص مبنای عدم توارث حق رجوع واهب اختلاف نظر دارند. میرزای قمی به دلیل اعراض خود مالک، رجوع را خلاف اصل و تعلق این حق را به واهب چندان ضعیف می‌بیند که به میراث منتقل نمی‌شود، ولی سید محمد کاظم طباطبایی آن را در شمار احکام می‌داند، به این سبب توارث آن را نمی‌پذیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۸۲).

رجوع را در زمان حیات او احراز کند. در این صورت، حکم جنبه اعلامی دارد و آثار آن به زمان رجوع بازمی‌گردد. البته امکان اقامه دعوی ورث با این ادعا که مورث در زمان حیات خود اقدام به فسخ هبه کرده، جای بحث دارد، هرچند به لحاظ نظری ممتنع نیست.

در حقوق فرانسه، مطابق ماده ۹۵۶ ق.م.ف رجوع از هبه، اعم از آنکه به استناد عدم اجرای مفاد قرارداد توسط متبهد باشد یا ناسپاسی او، هیچ‌گاه به صورت خودبه‌خود و بدون صدور حکم از سوی دادگاه، محقق نمی‌شود، بنابراین، عدم امکان پیگیری دعوی طرح‌شده توسط ورثه متوفی، به‌منزله منتفی شدن رجوع است. بنابراین، برخلاف حقوق ایران، در صورت پذیرش دعوی رجوع از سوی دادگاه، حکم جنبه تأسیسی دارد و از زمان صدور حکم، مالکیت عین موهوبه به واهب باز می‌گردد.

۴.۱.۲. حقوق معنوی مؤلف

از میان حقوق معنوی مؤلف، آنچه در خصوص غیرقابل انتقال بودن آن به ورثه اتفاق نظر وجود دارد، حق بازپس‌گیری و پشیمانی^۱ است.^۲ این حقوق بهترین نمونه برای آشکار شدن برتری جنبه معنوی بر جنبه‌های مالی حقوق مؤلف است.^۳ در واقع، به‌رغم قراردادی که مؤلف در زمینه انتشار اثر خود منعقد کرده و به‌عنوان استثنایی بر نیروی الزام‌آور قراردادها، حق بازپس‌گیری و پشیمانی به او اجازه می‌دهد تا از واگذاری اثر خود صرف‌نظر کند و مانع نشر آن شود (Raizon, 2014, 24). دلیل سقوط این حقوق با مرگ مؤلف و عدم انتقال آن به ورثه، ارتباط آن با شخصیت مؤلف اعلام شده است، اگرچه برخلاف حق بازپس‌گیری و پشیمانی، حق افشای اثر^۴ که همین میزان با شخصیت مؤلف مرتبط است، به موجب ماده ۲-۱۲۱ قانون مالکیت فکری فرانسه مصوب ۲۰۱۴، قابل انتقال به ورثه محسوب می‌شود (کلومب، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

همواره این بحث قابل طرح است که به‌رغم ماهیت غیرقابل انتقال حق بازپس‌گیری و پشیمانی، در صورت فوت مؤلف، پس از طرح دعوا برای اعمال این حق، آیا ورثه حق پیگیری

1. droits de retrait et repentir

۲. ماده ۴-۱۲۱ قانون مالکیت فکری فرانسه مصوب ۲۰۱۴ مقرر می‌دارد: «مؤلف به‌رغم انتقال حق بهره‌برداری از اثر خود، حتی بعد از انتشار اثر، از حق بازپس‌گیری و پشیمانی در مقابل منتقل‌الیه برخوردار است. اعمال این حق ممکن نیست، مگر بعد از جبران خساراتی که در اثر این بازپس‌گیری یا پشیمانی به منتقل‌الیه وارد می‌شود. وقتی مؤلف، بعد از اعمال حق بازپس‌گیری یا پشیمانی، تصمیم به انتشار اثر خود می‌گیرد، ملزم است تا ابتدا انتقال حق بهره‌برداری را با همان شرایط سابق به منتقل‌الیه پیشنهاد نماید.»

۳. قوانین ملی کشورهای مختلف در خصوص حدود این حقوق، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. برای نمونه، در قوانین آلمان و ایتالیا، حق بازپس‌گیری و پشیمانی به‌صورت نامشروط برای مؤلف در نظر گرفته شده است، درحالی‌که قوانین کشورهای رومانی و پرتغال، اعمال این حقوق را منوط به اثبات تقصیر از سوی طرف قرارداد حق تألیف کرده است (Raizon, 2014 : 83).

4. droit de divulguer

این دعوا را خواهند داشت یا خیر؟ اگر ملاک انتقال این حق به ورثه را تعلق اراده صریح مؤلف بر اعمال حق پشیمانی و بازپس‌گیری بدانیم (Jouglu-Ygouf, 2012: 47)، اقامه دعوا در میان تمام اعمال حقوقی، بیشترین صراحت را در تعلق اراده مالک بر این امر دارد. بنابراین، با اقامه دعوی مؤلف برای بازپس‌گیری اثر خود، ورثه حق پیگیری آن را خواهند داشت.

۴.۱.۳. فسخ نکاح

ممکن است بحث انتقال دعاوی مربوط به فسخ نکاح، به‌خصوص در حقوق ایران بحثی بی‌ثمر به‌نظر رسد، چراکه فسخ یک ایقاع است و تحقق آن محتاج به صدور حکم از سوی دادگاه نیست. بنابراین، اگر زوج در زمان حیات خود نکاح را فسخ کرده باشد، اثبات وقوع این ایقاع بعد از فوت او نیز ممکن است، همان‌گونه که اثبات رجوع واهب بعد از فوت او ممکن است. به این ترتیب، انتقال دعوا به ورثه، حتی اگر زوج در زمان حیات خود اقامه دعوا نکرده باشد، بدیهی به‌نظر می‌رسد. اما این استدلال از دو نظر ناتمام است؛ نخست آنکه در چارچوب حقوق موضوعه، اثبات فسخ نکاح تنها از طریق مراجعه صاحب حق فسخ به دادگاه ممکن است. درست است که «مراجعه به دادگاه اصولاً از شرایط احراز حق فسخ و اثبات انحلال نکاح است نه ارکان وقوع آن» (کاتوزیان، ۱۳۷۸ الف: ۲۷۶)، اما مراجعه طرف مدعی فسخ به دادگاه موضوعیت دارد و بدون آن، فسخ هیچ‌گاه در عالم حقوق تحقق نمی‌یابد.^۱ بنابراین، اگر زوج زندگی مشترک را به استناد عیب مستوجب فسخ زوجه ترک کند و پس از آن بدون اینکه اقامه دعوا نماید فوت کند، این دعوا توسط ورثه قابل طرح نیست. از سوی دیگر، نباید تصور کرد که پیگیری دعاوی فسخ توسط ورثه، اقدامی بی‌ثمر است و ورثه نفعی در آن ندارند، چراکه بر انحلال نکاح در نتیجه فوت یکی از طرفین یا فسخ نکاح، آثار متفاوتی بار می‌شود. با اثبات فسخ در دعاوی اقامه‌شده توسط متوفی، معلوم می‌شود که نکاح پیش از فوت مدعی، فسخ شده بوده است، در نتیجه، حقوق مالی زوجین، براساس فسخ تعیین تکلیف می‌شود و نه انحلال نکاح به فوت.^۲

۱. اداره حقوقی دادگستری در نظریه شماره ۷/۴۵۱۷ مورخ ۱۳۷۹/۵/۳۰ عنوان کرده: «فسخ نکاح نیز بایستی با تقدیم دادخواست و رسیدگی و صدور حکم دادگاه خانواده صورت پذیرد... به‌عبارت دیگر، همان‌طور که هر گاه زوجین بر طلاق توافق داشته باشند، بایستی به دادگاه رجوع نمایند، در مورد فسخ نیز باید به دادگاه مراجعه نمایند، هرچند که هر دو در ایجاد حق فسخ نکاح توافق داشته باشند» (ایرانی ارتباطی، ۱۳۸۵: ۲۸).

۲. پیگیری دعاوی فسخ توسط ورثه زوج، در صورتی در میزان مهر مؤثر است که زوجه مدخوله نباشد. به موجب ماده ۱۱۰۹ ق.م.ا. هر گاه عقد نکاح پیش از نزدیکی فسخ شود، زن حق مهر ندارد. بنابراین، اگر زوجه مدخوله باشد، فسخ نکاح در استحقاق زوجه نسبت به مهر تأثیری ندارد و زوج باید مهرالمسمی را پرداخت نماید (رای شعبه بیست‌وششم دیوان عالی کشور، مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۵ شماره ۹۲۰۰۷۰) (پژوهشکده قوه قضائیه، ۱۳۹۵: ۶۹). اما اثبات فسخ همواره در ارت بردن زوجه مؤثر است، چون با اثبات فسخ معلوم می‌شود که در زمان فوت زوج، علقه زوجیت میان طرفین برقرار نبوده، در نتیجه

در نهایت، همان استدلالی که در خصوص قابلیت توارث دعوی رجوع از هبه مطرح شد، در زمینه توارث دعوی فسخ نکاح نیز قابل طرح است؛ به این معنا که مانعی اخلاقی در مقابل توارث این دعوا وجود ندارد. از سوی دیگر، با فوت زوج یا زوجه در حین رسیدگی به دعوی فسخ، موضوع دعوا نیز منتفی نمی‌شود، بنابراین ورثه می‌توانند این دعوا را پیگیری کنند.^۱

در قانون مدنی فرانسه، فسخ نکاح پیش‌بینی نشده، عقد نکاح فقط به موجب طلاق (مواد ۲۲۱ تا ۲۴۷ ق.م.ف) یا موت احد از طرفین (ماده ۲۲۷ ق.م.ف) قابل انحلال است. اما در ماده ۱۸۰ ق.م.ف اشتباه در اوصاف اساسی^۲ هر یک از زوجین توسط طرف مقابل، از اسباب بطلان نسبی نکاح قلمداد شده است. بطلان نسبی نکاح در حقوق فرانسه، از جهات مختلف با فسخ نکاح در حقوق ایران مشابهت دارد. نخست آنکه بطلان نسبی همانند فسخ، با اراده و تقاضای شخص ذی‌نفع محقق می‌شود. علاوه بر این، با آنکه اصل بر فقدان اثر قهری بطلان نسبی است، در مواردی که دادگاه سوءنیت خواننده را احراز کند، ممکن است عقد نکاح نسبت به او از ابتدا باطل محسوب گردد (ماده ۲۰۱ ق.م.ف). در این موارد اثر بطلان نسبی در حقوق فرانسه، همانند فسخ در حقوق ایران به پیش از فوت زوج یا زوجه باز می‌گردد. در نتیجه با صدور حکم بطلان نسبی، معلوم می‌شود که در زمان فوت خواهان، علقه زوجیت میان طرفین وجود ندارد و خواننده از ارث محروم می‌شود (114 : Carbonnier, 1972). رویه قضایی فرانسه دعوی بطلان نسبی نکاح را از مصادیق دعاوی شخصی و غیرقابل انتقال به ورثه قلمداد کرده است. شعبه اول مدنی دیوان کشور در رأی مورخ ۴ ژوئیه ۱۹۹۵ مقرر کرده است: «دعوی بطلان نسبی نکاح، به دلیل اشتباه در هویت یا اوصاف اساسی طرف مقابل، موضوع بند ۲ ماده ۱۸۰ ق.م.ف، انحصاراً مرتبط با شخصیت آنان بوده و صرفاً توسط زوجین قابل طرح است» (291 : Wiederkehr et al., 2009). بنابراین، پس از فوت هر یک از زوجین، ورثه آنان نمی‌توانند اقدام به طرح دعوی بطلان نسبی نکاح کنند، اما در صورت اقامه دعوا توسط هر یک از زوجین، ورثه می‌توانند پس از فوت او، این دعوا را ادامه دهند (103 : Malaurie et al., 1989).

محکوم‌علیه حکم فسخ از میراث نیز محروم می‌شود. البته اگر زوجه نیز خواهان دعوی فسخ باشد، حکمی که دادگاه بعد از فوت او صادر می‌کند، در ارث بردن زوج مؤثر است. همین‌طور در فرضی که خواهان دعوی فسخ زوجه است و زوج حین رسیدگی فوت می‌نماید، نتیجه دعوا در مدت عده زوجه مؤثر است، چراکه در صورت احراز فسخ توسط دادگاه، زوجه باید عده فسخ نگاه دارد (ماده ۱۱۵۱ ق.م.سه طهر) و در غیر این صورت عده وفات (ماده ۱۱۵۴ ق.م.چهار ماه و ده روز). بنابراین، در دعوی فسخ، با فوت هریک از طرفین، ورثه آنان در پیگیری دعوی ذی‌نفع تلمی می‌شوند.

۱. فوت زوج یا زوجه حین رسیدگی به دعوی فسخ، چهار فرض متفاوت دارد (متوفی ممکن است خواهان باشد یا خواننده و زوج یا زوجه نیز ممکن است خواهان باشند یا خواننده). در هر چهار فرض ورثه لافل از نظر روشن شدن وضعیت وراثت، ذی‌نفع در پیگیری دعوا هستند.

2. qualités essentielles

همان‌گونه‌که توضیح داده شد، ورثه در پیگیری این دعوا دارای نفع هستند، به‌خصوص در فرضی که دادگاه عقد را نسبت به خواننده از ابتدا باطل اعلام می‌کند.

۴.۲. تواریت دعاوی شخصی غیر قراردادی

اغلب مصادیق دعاوی شخصی ارتباطی با قرارداد ندارد. البته برخی از مصادیق دعاوی شخصی فروض متفاوتی دارد که برخی جنبه قراردادی دارد و برخی خارج از قرارداد است. دعاوی نفقه که در این مقاله ذیل عنوان دعاوی خارج از قرارداد بررسی شده، دارای دو مصداق است، نفقه زوجه و نفقه اقارب. هرچند نفقه زوجه جنبه قراردادی دارد، اما به‌دلیل غلبه جنبه قانونی بر این تعهد و بررسی نفقه اقارب در کنار آن که فاقد ریشه قراردادی است، دعاوی نفقه ذیل عنوان دعاوی شخصی خارج از قرارداد بررسی شده است.

۴.۲.۱. خسارت معنوی وارد بر متوفی

در حقوق فرانسه، مطابق برخی از نظریات حقوقی (Mazeaud et al., 1998: 704)^۱ و آرای دیوان کشور (شعبه مشترک دیوان کشور فرانسه، ۳۰ آوریل ۱۹۷۶)، خسارات وارد بر زیان‌دیده، با فوت شخص اخیر، علی‌الاطلاق، قابل انتقال به ورثه است، هرچند مورث در زمان حیات خود، آن را مطالبه نکرده باشد.^۲

۱. مازوها عدم پذیرش انتقال دعاوی مربوط به خسارات معنوی به ورثه در فرض عدم اقامه دعوا توسط زیان‌دیده را یادگار حقوق رم می‌دانند که در حقوق سنتی فرانسه نیز پذیرفته شده است (Mazeaud et al., 1998: 704). ایشان اعتقاد دارند که نمی‌توان به استناد ارتباط خسارات معنوی با شخصیت زیان‌دیده، مطالبه این خسارات را توسط ورثه ناممکن دانست، چراکه ورثه ادامه‌دهنده شخصیت مورث‌اند، بنابراین، هر دعوی که توسط مورث قابل طرح بوده، توسط ورثه نیز قابل طرح است. قانون مدنی فرانسه نیز در ماده ۱۱۶۶ تنها طلبکاران را از اقامه دعاوی شخصی از جانب بدهکار منع کرده است، اما ممنوعیت مشابهی در خصوص ورثه پیش‌بینی نکرده، درحالی‌که اگر نظر به آن داشت، قطعاً به آن اشاره می‌کرد (Mazeaud et al., 1998: 705).

۲. البته در حقوق این کشور، خسارات معنوی وارد بر متوفی، تحت عناوین متنوع بررسی می‌شود و واژه‌شناسی واحد و مستمری بر این خسارات حاکم نیست. در رویه قضایی این کشور، در مواردی که زیان‌دیده در زمان فوت در سنین نوجوانی بوده، به‌جای اصطلاح خسارت معنوی (préjudice moral)، از اصطلاح از دست رفتن بخت زندگی (perte d'une chance de vie)، استفاده شده است. شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، از دست رفتن بخت زندگی را مستلزم ایجاد حق مطالبه خسارت برای ورثه ندانسته، چراکه این خسارت بر فرض تحقق، با فوت مورث به‌وجود می‌آید (شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، ۳۰ اکتبر ۱۹۷۹). البته برخی حقوق‌دانان سرشناس فرانسوی، با این رویه شعبه کیفری دیوان کشور مخالف‌اند. به اعتقاد آنان حتی اگر مرگ زیان‌دیده، آنی پس از وقوع حادثه اتفاق افتاده باشد (mort instantané)، ورثه می‌توانند بابت خسارات معنوی وارد بر متوفی مطالبه خسارت کنند. به اعتقاد ایشان، وقوع مرگ لحظه‌ای پس از ورود خسارت، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی‌کند که صدمات جسمی بر یک انسان زنده وارد شده است (Mazeaud et al., 1998: 705). همین شعبه در فرض مشابهی، به ورثه حق داده است تا در فرضی که میان ورود خسارت و فوت، مدتی فاصله زمانی وجود داشته است، از واردکننده زیان، خساراتی با عنوان خسارات ناشی از هراس و دلهره (préjudice d'angoisse) مطالبه کنند (شعبه

در مقابل، به‌رغم صدور رأی مذکور و آرای مشابه^۱، برخی نظریات حقوقی و آرای دیوان کشور فرانسه، توارث خسارات ناشی از درد و رنج معنوی و عاطفی را نمی‌پذیرند. یکی از حقوقدانان فرانسوی، در انتقاد از نظریه توارث خسارات معنوی، آن را تلاشی برای «مالی‌سازی»^۲ خسارات معنوی معرفی می‌کند، تلاشی که راه به جایی نمی‌برد، جز «تجاری سازی»^۳ افراطی احساسات و ارزش‌های اخلاقی (Viney et al., 2001: 325). در برخی آرای دیوان کشور فرانسه نیز توارث خسارات معنوی پذیرفته نشده است، هرچند مورث نسبت به مطالبه آن اقدام کرده باشد. در این آراء، هدف از پذیرش خسارات معنوی جبران درد و رنج زیان‌دیده اعلام شده است. روشن است که وصول به این هدف با فوت زیان‌دیده ناممکن می‌گردد.^۴ به‌رغم این دو نظریه افراطی که در یکی خسارات معنوی بی‌قیدوشرط به ورثه قابل انتقال اعلام شده و در دیگری، توارث خسارات معنوی را در هیچ فرضی نمی‌پذیرد، رویه قضایی فرانسه (به‌جز آرای شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه) و نظریات حقوقی، اغلب بر قابلیت توارث دعوایی که زیان‌دیده برای جبران خسارات معنوی خود اقامه کرده، اتفاق نظر دارند (Mazeaud et al., 1998, 704 et Givord, 1938, 188).

با بررسی مبانی حقوق ایران، روشن می‌شود که نظریه انتقال بی‌قیدوشرط خسارات معنوی متوفی به ورثه قابل پذیرش نیست، چراکه مبنای آن در حقوق فرانسه استمرار شخصیت حقوقی مورث توسط وارثان است. درحالی‌که این جانشینی در حقوق ایران پذیرفته نشده است؛ در حقوق ایران دیون متوفی به ترکه تعلق می‌گیرد و ورثه هیچ تعهد شخصی به پرداخت دیون متوفی ندارند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۶۶). بنابراین، تنها امکانی که در حقوق ایران برای انتقال حق مطالبه خسارات معنوی باقی می‌ماند، اقامه دعوی زیان‌دیده پیش از فوت است.

نظریات حقوقی در ایران نیز، اغلب انتقال خسارات معنوی به ورثه را مشروط به اقامه دعوا توسط زیان‌دیده اصلی پیش از فوت دانسته است (آشوری، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۸۱؛ کاتوزیان، مسئولیت مدنی، ۲۶۶)، با این تفاوت که برخی حقوقدانان، اقامه دعوا توسط زیان‌دیده را تنها در زمینه انتقال

کیفری دیوان کشور فرانسه، ۲۳ اکتبر ۲۰۱۲). شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه نیز به ورثه امکان مطالبه رنج معنوی (souffrances morales) را داده است، در معنای رنجی که زیان‌دیده پیش از فوت و در انتظار آن متحمل می‌گردد (شعبه اول مدنی، ۱۳ مارس ۲۰۰۷) (Jourdain, 2013: 614).

۱. در یک مورد هیأت عمومی اصرازی دیوان کشور فرانسه، خسارات معنوی و صدمات روحی وارده به متوفی در اثر جعل چک را قابل انتقال به ورثه دانسته است، هرچند مجنی‌علیه در زمان حیات خود جبران این خسارات را مطالبه نکرده باشد. هیأت عمومی اصرازی دیوان کشور فرانسه، ۹ مه ۲۰۰۸، رأی شماره ۰۶-۸۵۰۷۵۱ (Saas, Claire, 2008, 368).

2. patrimonialisation

3. commercialisation

۴. شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، بیشتر به این نظریه متمایل است که خسارات معنوی تا جایی که مربوط به درد و رنجی است که زیان‌دیده پیش از فوت متحمل شده است (pretium doloris). در هیچ فرضی قابل انتقال به ورثه نیست (شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، ۲۸ ژانویه ۱۹۶۰) (Mazeaud et al., 1998: 704).

خسارات وارد بر حیثیت و شرافت متوفی مؤثر دانسته‌اند.^۱ برخی نیز با ارائه تفسیری موسع از قابلیت توارث خسارات معنوی، توارث این دعوا را منحصر به فرض اقامه دعوا توسط مورث ندانسته‌اند.^۲

۲.۲.۴. حقوق مربوط به شخصیت^۳

در همه نظام‌های حقوقی آنچه موضوع اصلی حقوق ارث را تشکیل می‌دهد، اموال است. مالکیت اموال نیز خصوصیتی ندارد به چه کسی تعلق داشته باشد. اگر وراثت را منحصر به اموال بدانیم، پس از مرگ، هیچ نشانی از متوفی باقی نمی‌ماند. چنین برداشتی مغایر روح حقوق مدرن است. حقوق مدنی مدرن، فوت یک انسان را تنها نابودی یک «دارایی» نمی‌داند. همان‌گونه که در دیدگاه حقوق، انسان در زمان حیات خود به صاحب طلب و دین تقلیل داده نمی‌شود، بعد از فوت نیز چنین نظریه‌ای نسبت به انسان قابل پذیرش نیست. به همین سبب نیز تصفیه ماترک متوفی نباید محدود به تعیین تکلیف اموال او شود. همان‌گونه که فیلسوف روس، ولادمیر یانکلوویچ^۴ می‌گوید: «مرگ، وجود را ویران می‌کند، اما موفق به نابودی واقعیت وجود داشتن نمی‌شود» (Bras Miranda, 2007: 798). وظیفه حقوق در احترام به وجود انسانی آن است که آنچه انسان بوده، حفظ شود. متوفی وجودی انسانی بوده با حقوقی شخصی و غیرمالی. حقوق نباید در این دام افتد که پس از مرگ، شخصیت متوفی را وارد قلمرو عمومی^۵ کند.^۶

۱. برخی حقوقدانان مطابق با تفسیر شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، خسارات ناشی از رنج روحی و عاطفی متوفی را تحت هیچ عنوان قابل انتقال به ورث ندانسته‌اند، بلکه اقامه دعوا را تنها در توارث خسارات وارد بر حیثیت و شرافت متوفی مؤثر دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۶۷). به نظر می‌رسد بحث حق بر حیثیت و شرافت از مصادیق حقوق مربوط به شخصیت است (شماره ۲-۳-۲ همین مقاله) و از بحث خسارات معنوی خروج موضوعی دارد. در بحث مربوط به انتقال حقوق مربوط به شخصیت خواهیم دید که به اعتقاد بسیاری حقوقدانان فرانسوی، حقوق مربوط به حیثیت متوفی به ورثه منتقل می‌گردد، هرچند متوفی در زمان حیات خود، در رابطه با آن اقامه دعوا نکرده باشد (Bra Miranda, 2007: 798).

۲. برخی حقوقدانان نه تنها مطالبه همه خسارات معنوی توسط ورثه در فرض اقامه دعوا از سوی مورث را ممکن می‌دانند، بلکه در فرض عدم اقامه دعوا توسط زیان‌دیده، در شرایطی مطالبه این خسارات را توسط ورثه ممکن می‌دانند. از جمله «در مواردی که متوفی بر اثر مانعی غیرقابل رفع قادر به طرح دعوی خصوصی نبوده و نیز در مواردی که او اراده خود مبنی بر مطالبه خسارت معنوی را اعلام نموده باشد (مثل مراجعه و تفویض وکالت به یکی از وکلای دادگستری برای طرح دعوی) رد دعوی خسارت معنوی از سوی ورث، هرچند در زمان حیات متوفی اقامه دعوا نشده باشد، قابل تأمل است» (آشوری، ۱۳۸۵: ۲۸۲).

3. droits de la personnalité

4. Vladimir Jankélévitch

5. domaine public

۶. قواعد سنتی حقوق ارث فرانسه، در مقایسه با مبانی حقوق ایران، سازگاری بیشتری با انتقال حقوق مربوط به شخصیت به ورثه دارد، چراکه قانون مدنی این کشور، در ماده ۷۲۴، به‌طور عام ورثه را جانشین مورث معرفی کرده است. اما قانون مدنی ایران فاقد مقرره مشابهی است و سوابق فقهی حقوق ارث، مؤید جانشینی عام ورثه نیست، بلکه به‌طور خاص، انتقال اموال

حقوق مربوط به شخصیت، در سه عنصر متفاوت متجلی می‌شود: حقوق مربوط به حریم خصوصی، حقوق مربوط به اعتبار و حیثیت و حقوق مربوط به هویت و عناصر آن، از جمله حق بر نام و تصویر و غیره (Sériaux, 1994: 802). احکام و آثار هر یک از این حقوق متفاوت است، از جمله نحوه انتقال آن. حقوق مربوط به حریم خصوصی بعد از فوت به ورثه منتقل نمی‌شود، هرچند مورث پیش از فوت نسبت به آن اقامه دعوا کرده باشد. در واقع، الزام به رعایت و حفظ حریم خصوصی اشخاص تا جایی به‌عنوان استثنایی بر اصل آزادی بیان، اعتبار دارد که هدف آن حفظ حریم خصوصی شخصی زنده باشد. اما با فوت شخص، اصل آزادی بیان بر استثنا خود غلبه می‌یابد. البته اگر نقض حریم خصوصی شخص متوفی موجب ورود لطمه مستقیم به ورثه او شود، آنان به‌عنوان زیان‌دیده مستقیم، حق مطالبه ضرر و زیان وارد بر خود را خواهند داشت.^۱ از سوی دیگر، حقوق مربوط به اعتبار و حیثیت شخص به ورثه منتقل می‌شود، بدون آنکه اقامه دعوی مورث در خصوص آن ضروری باشد. حق ورثه نسبت به تصویر مورث در بستر مرگ از این قبیل است.^۲ سومین عنصر حقوق مربوط به شخصیت، یعنی حق نسبت به هویت و عناصر آن، به ورثه منتقل نمی‌شود، مگر آنکه مورث پیش از فوت نسبت به آن اقامه دعوا کرده باشد. حق نسبت به تصویر از آن جمله است. تنها صاحب تصویر می‌تواند استفاده از تصویر خود با مقاصد تجاری را تجویز یا منع کند. پس از فوت، ورثه چنین حقی نخواهند داشت.^۳ البته در صورت استفاده توهین‌آمیز از تصویر متوفی، حق بر تصویر از دسته حقوق مربوط به هویت، وارد دسته حقوق مربوط به حیثیت شده، در نتیجه ورثه امکان اقامه دعوی مسئولیت مدنی علیه مرتکب خواهند داشت (شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر پاریس، ۷ ژوئن ۱۹۸۳). قدر متیقن آن است که چنانچه صاحب تصویر، پیش از فوت، در زمینه منع استفاده از

متوفی به ورثه را بعد از قبول ترکه توسط ورثه، پیش‌بینی کرده است. حتی برخی حقوقدانان، انتقال اموال متوفی به‌طور خودبه‌خود و بلافاصله به ورثه را نپذیرفته‌اند، بلکه قائل به آنند که ترکه پیش از تصفیه دیون و قبول ورثه، دارای یک شخصیت حقوقی مستقل است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۳۶۱).

۱. برای مثال، پس از مرگ فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور سابق فرانسه، کتابی در زمینه زندگی خصوصی او به چاپ می‌رسد. ورثه او برای جلوگیری از استمرار توزیع این کتاب و توقف چاپ آن، تقاضای صدور دستور موقت می‌کنند. دادگاه در رأی خود مقرر می‌دارد: «افشای‌های موجود در کتاب، ماهیتاً به‌نحوی است که موجب ورود لطمه شدید به حریم خصوصی زندگی خانوادگی رئیس‌جمهور میتران و زن و فرزندان او می‌شود» (به نقل از 33: Bigot, 1995).

۲. دادگاه شهرستان پاریس به‌صراحت در این زمینه مقرر می‌دارد: «حق نسبت به حیثیت اشخاص بعد از فوت، مقتضی آن است که تصویر بدن بی‌جان آنان بدون رضایت ورثه به‌هیچ‌وجه منتشر نگردد، صرف‌نظر از میزان شهرت شخص متوفی (دادگاه شهرستان پاریس، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۷).

۳. البته شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه در یکی از آرای خود، انتشار تصاویر یک هنرمند را منوط به تجویز ورثه کرده است (شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۱). اما این رأی، در شعب حقوقی تکرار نشده و رویه غالب، عدم توارث حق بر تصویر است، مگر در مواردی که صاحب تصویر پیش از فوت نسبت به آن اقامه دعوا کرده باشد (Sériaux, 1994: 802).

تصویر خود اقامه دعوا کرده باشد، براساس برخی از آرای صادره از محاکم فرانسه، این دعوا قابل انتقال به ورثه خواهد بود (برای مثال، شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۱ و شعبه اول دادگاه تجدیدنظر پاریس، ۹ ژوئیه ۱۹۸۰).

۳.۲.۴. دعاوی نفی ولد

در حقوق فرانسه، ماده ۳۲۲ ق.م. اصلاحی ۴ ژوئیه ۲۰۰۵، مقرر می‌دارد: «دعاوی مربوط به نسب ممکن است توسط ورثه شخص متوفی اقامه گردد، پیش از انقضای مرور زمان مقرر برای دعاوی مربوطه. ورثه می‌توانند دعوائی را که قبلاً مطرح شده، پیگیری نمایند، مشروط بر آنکه دعوا رد نشده یا دادرسی ابطال نشده باشد». این ماده ناظر بر تمام دعاوی مربوط به نسب است. بنابراین، دعاوی اثبات نسب طبیعی^۱، دعاوی نفی ولد^۲ و سایر دعاوی مربوط به نسب، توسط ورثه خواهان قابل پیگیری است. البته تا زمان انقضای مرور زمان مربوط به هر دعوا، ورثه مستقلاً قادر به اقامه دعوا نیز خواهند بود.^۳ چنانچه زوج پس از اقامه این دعوا فوت نموده باشد، ورثه می‌توانند آن را پیگیری کنند، هرچند در زمان فوت مورث، بیش از شش ماه از تاریخ تولد طفل گذشته باشد (Malaurie et al., 1989 : 380).

در زمینه انتقال دعاوی نفی ولد به ورثه در حقوق ایران، نخست باید دانست که این بحث صرفاً ناظر بر فرضی است که اماره فراش با تمام شرایط قانونی آن محقق باشد، اما زوج درستی این انتساب را منکر شود و برای مثال، با استناد به تجزیه خون و گواهی شهود، ثابت کند که همسر او با دیگران ارتباط نامشروع داشته و کودکی که در زمان زوجیت به دنیا آورده است، به او تعلق ندارد (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۱۰۰). در موارد دیگر، یعنی مواردی که اشخاص ذی‌نفع اعم از زوج یا ورثه، مدعی عدم تحقق شرایط اماره فراش می‌شوند، برای مثال، از این طریق که مدعی می‌شوند برادر یا خواهر شناسنامه‌ای آنان به واقع فرزند پدر و مادرشان نیست، بلکه آنان نام او را به دلایلی در شناسنامه خود وارد کرده‌اند، دعوا را هر شخص ذی‌نفعی در هر زمان، اعم از زمان حیات زوجین یا پس از آن می‌تواند اقامه کند.^۴ اما دعاوی نفی ولد به معنای

1. recherche de paternité naturelle

2. désaveu

۳. مرور زمان دعاوی نسب، اصولاً پنج سال است، مگر آنکه قانون مدت کمتری را در این زمینه پیش‌بینی کرده باشد. برای نمونه، مرور زمان دعاوی نفی ولد، شش ماه از تاریخ تولد طفل است. این مرور زمان، از زمان تولد طفل آغاز می‌گردد (بند ۱ ماده ۳۱۶ ق.م.ف).

۴. نفی ولد، مقرر کرده است: «دعاوی نفی نسب، برخلاف دعاوی نفی ولد که فقط از جانب شوهر قابل طرح است، از طرف کلیه ورثه ممکن است مطرح شود» (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۵: ۱۶۰). البته تفکیک این دو دعوا در رویه قضایی، جایگاه تثبیت‌شده‌ای ندارد. چنانکه شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۲۰۲۰۰ مورخ ۱۳۹۲/۵/۲۷، در خصوص حکم صادره از دادگاه تالی مبنی بر نفی نسب، ضمن ایرادات دیگر، از جمله به این دلیل که طرح این دعوا در

خاص که در مثال نخست شرح داده شد، به ارث نمی‌رسد. بنابراین، ورثهٔ زوج نمی‌توانند ضمن قبول تحقق امارهٔ فراش، مدعی عدم تعلق فرزند به مورث خود گردند. اما اگر زوج پیش از فوت دعوای نفی ولد مطرح کند، می‌توان ورثه را جانشین متوفی شناخت و آنان را مجاز دانست تا دعوای مورث را تعقیب کنند (کاتوزیان، خانواده، ج ۲: ۱۰۰).

۴.۲.۴. رجوع از فرزندخواندگی

شکی در ماهیت شخصی پذیرش فرزندخواندگی و رجوع از آن نیست. نمی‌توان کسی را ملزم به پذیرش یک کودک به‌عنوان فرزندخوانده کرد. کسی که اقدام به این امر می‌کند، باید دلایل قانع‌کننده‌ای برای خود داشته باشد. رجوع از فرزندخواندگی نیز به ارادهٔ شخص سرپرست وابسته است. دلایل مهمی باید این تصمیم سرپرست را توجیه کند (ماده ۳۷۰ ق.م و ماده ۲۴ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲). فقط سرپرست می‌تواند اعلام کند که سوءرفتار فرزندخوانده، ادامهٔ این ارتباط را ناممکن ساخته است. بنابراین، پس از فوت سرپرست، ورثهٔ او نمی‌تواند تقاضای فسخ فرزندخواندگی را مطرح کنند. با این حال، آنجا که سرپرست، پیش از فوت خود تقاضای رجوع از فرزندخواندگی را مطرح می‌کند، باید ورثه را مجاز به پیگیری تحقق ارادهٔ سرپرست دانست (Malaurie et al., 1989: 377). در همین زمینه، شعبهٔ اول دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۸۹ مقرر می‌کند: «از آنجا که به موجب مواد قانونی (مواد ۳۵۵ و ۳۶۱ ق.م.ف)، آثار حکم فسخ فرزندخواندگی به زمان تقدیم دادخواست بازمی‌گردد، فوت متقاضی فسخ فرزندخواندگی بعد از اقامهٔ دعوا، مانع رسیدگی دادگاه به این تقاضا و صدور حکم نسبت به آن نیست» (Granet, 2002: 25).^۱

در حقوق ایران بحث در خصوص توارث دعوای رجوع از فرزندخواندگی که ماده ۲۴ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست، مصوب ۱۳۹۲ از آن به‌عنوان

انحصار زوج است، این رأی را نقض کرده است، درحالی‌که دعوا از مصادیق نفی نسب اصطلاحی است و نه نفی ولد (پژوهشکدهٔ استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۵: ۱۸۶).

۱. البته در حقوق فرانسه، رجوع از فرزندخواندگی صرفاً در فرزندخواندگی ساده (adoption simple) ممکن است. نهاد فرزندخواندگی ساده که در مقابل فرزندخواندگی قطعی (adoption plénière) قرار می‌گیرد، ماهیت منحصربه‌فردی دارد: فرزندخوانده رابطهٔ نسبی خود را با خانوادهٔ واقعی حفظ می‌کند، در عین حال، وصف فرزندخواندهٔ سرپرست را هم تحصیل می‌کند، ضمن آنکه نام خانوادگی سرپرست به نام خانوادگی واقعی او افزوده می‌شود یا جایگزین آن می‌گردد (ماده ۳۶۶ ق.م.ف). سرپرست در فرزندخواندگی ساده، مکلف به وصیت به نفع فرزندخوانده است، اما فرزندخوانده جزء وراث قانونی سرپرست با سهم‌الارث مشخص (héritier réservataire) قرار نمی‌گیرد (ماده ۳۶۸ ق.م.ف). به‌جز این تفاوت، فرزندخواندهٔ ساده از تمام حقوق فرزند نسبی برخوردار است (ماده ۳۶۹ ق.م.ف). فسخ فرزندخواندگی نیز اعم از آنکه به تقاضای سرپرست باشد یا فرزندخوانده، نسبت به آینده اثر دارد و فاقد اثر قهری است (ماده ۳۷۰ ق.م.ف) (Granet, 2002: 24).

فسخ حکم سرپرستی نام برده، فرع بر روشن شدن اعتبار سرپرستی بعد از فوت سرپرست است. اگر قائل به انحلال فرزندخواندگی با فوت سرپرست باشیم^۱، دعوایی که شخص اخیر برای فسخ حکم سرپرستی اقامه کرده است، در صورت فوت او، زایل می‌شود، چراکه دعوی مذکور، موضوع خود را از دست داده است. در مقابل، چنانچه فوت سرپرست را از عوامل انحلال فرزندخواندگی ندانیم^۲، پس از فوت سرپرست، ورثه قادر به پیگیری دعوای طرح شده توسط مورث خود خواهند بود، چراکه احترام به اراده متوفی مستلزم آن است که پیگیری این دعوا از سوی ورثه پذیرفته شود. بند «ب» ماده ۲۵ قانون مذکور، فسخ سرپرستی به تقاضای سرپرست را در صورتی مجاز دانسته است که سوءرفتار فرزندخوانده برای سرپرست غیرقابل تحمل باشد. در فرضی که سرپرست پیش از فوت، سوءرفتار فرزندخوانده را غیرقابل تحمل تلقی کرده و دلایلی نیز برای اثبات آن به دادگاه ارائه کرده است، عدم پذیرش پیگیری دعوا توسط ورثه، بی‌قدر نمودن اراده‌ای است که مبنای برقراری رابطه فرزندخواندگی بوده است.

۴.۲.۵. دعوای نفقه

برخلاف تعهدات عادی که فوت یکی از طرفین تعهد تأثیری بر بقای آن ندارد، تعهد به پرداخت نفقه، به دلیل ماهیت شخصی آن، نه قابل انتقال به ورثه طلبکار است و نه قابل انتقال به ورثه بدهکار (Carbonnier, 1972: 341).^۳ تعهد بر نفقه، اعم از نفقه زوجه یا اقارب با فوت مستحق انفاق منتفی است، چراکه نفقه برای رفع حوایج شخص متوفی است و با فوت، رفع این حوایج منتفی می‌شود. اما نسبت به نفقه ایام پیش از فوت، چنانچه حکمی در مورد آن

۱. از جمله دلایل این نظریه، لحن قانون مذکور است که عنوان «سرپرستی را برای زن و شوهر پذیرنده انتخاب کرده است» (کانونیان، ۱۳۷۸: ۴۰۱).

۲. شاید مهم‌ترین دلیل این نظریه، آن باشد که فوت یکی از زوجین سرپرست در شمار عوامل فسخ حکم سرپرستی نیامده است (ماده ۲۴ قانون جدید حمایت از کودکان بی‌سرپرست و بد سرپرست ۱۳۹۲ و ماده ۱۶ قانون سرپرستی مصوب ۱۳۵۳/۱۲/۲۹). در نتیجه نام‌خانوادگی سرپرست متوفی در شناسنامه فرزندخوانده باقی می‌ماند (شریعی نسب، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). البته قانون جدید سرپرستی در ماده ۲۷، فسخ حکم سرپرستی را هم فی‌نفسه موجب تغییر مشخصات سجلی شخص تحت سرپرستی ندانسته است. اما همچنان توجه به مفاد ماده ۱۹ (درخصوص استفاده کودک تحت سرپرستی از مستمری سرپرست متوفی) و حکم ماده ۲۰ (در خصوص اختیار دادگاه در واگذاری سرپرستی کودک بعد از فوت سرپرست به شخص ثالث)، ذهن را بر آن دلالت می‌کند که حکم سرپرستی با فوت منحل نمی‌شود یا لاقلاً کلیه آثار خود را از دست نمی‌دهد.

۳. البته اگر رابطه نسبی یا سببی موجود میان ورثه طلبکار نفقه و بدهکار آن و ملالت بدهکار و نیاز ورثه برای دریافت نفقه به‌نحوی باشد که بدهکار نفقه مستقلاً در مقابل ورثه تعهد پیدا کند، ورثه طلبکار، حق مطالبه نفقه خواهند داشت، اما این حق، حقی مستقل است که به میراث نبرده‌اند. برای مثال، چنانچه شخص رشیدی به‌دلیل فقر مالی از پدر خود نفقه بگیرد، با فوت او چنانچه فرزندان او نیز مستحق انفاق باشند، پدر بزرگ ملزم است به آنان نیز نفقه پرداخت کند. اما در این فرض، تعهد به انفاق نسبت به فرزند با فوت او منحل می‌شود و تعهد جدیدی در مقابل فرزندان فرزند شکل می‌گیرد (Malaurie et al., 1989: 456).

صادر شده باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ب: ۳۷۷) یا قراردادی در خصوص آن منعقد شده باشد، این حق به شکل مثبت وارد دارایی متوفی می‌شود و با مرگ او به ارث می‌رسد (Carbonnier, 1972: 343). در صورت اقامه دعوی مستحق انفاق نیز همین حکم قابل اعمال است، به این معنا که با مطالبه نفقه پیش از فوت، ورثه می‌توانند آن را پیگیری کنند و دادگاه با احراز صحت دعوا، از زمان تقدیم دادخواست^۱ تا زمان فوت خواهان، خوانده را ملزم به پرداخت نفقه می‌کند. محکوم به چنین حکمی وارد ترکه متوفی می‌شود و به ارث می‌رسد.

۵. نتیجه‌گیری

توارث دعوی شخصی یکی از زمینه‌هایی است که تا کنون جایگاه شایسته خود را در رویه قضایی و دکتربین حقوقی ایران نیافته است. این در حالی است که مصادیقی از آن، از جمله توارث خسارات معنوی وارد بر متوفی و توارث برخی دعاوی خانوادگی مانند فسخ نکاح و نفی ولد، مورد توجه رویه قضایی قرار گرفته است. اما بدون تدارک یک نظریه عمومی در خصوص توارث دعوی شخصی، همچنان موضع رویه قضایی در این زمینه پیش‌بینی‌ناپذیر خواهد بود. شاید این مختصر نتواند نتیجه‌گیری دقیق و قطعی در زمینه مبانی توارث دعوی شخصی ارائه دهد، به‌خصوص به این سبب که این مبانی بیشتر با اصول حاکم بر نظام حقوقی فرانسه سازگاری دارد. با این حال، به رسمیت شناختن مصادیقی از توارث دعوی شخصی در حقوق ایران، گواه روشنی است بر اینکه نادیده گرفتن مبانی توارث دعوی شخصی در حقوق ایران، ناممکن و ناموجه است.

منابع

(الف) فارسی

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۵). *آیین دادرسی کیفری*، ج ۱، ج یازدهم، تهران: سمت.
۲. ایرانی ارباطی، بابک (۱۳۸۵). *مجموعه نظرهای مشورتی-حقوقی*، تهران: مجد.
۳. پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی (۱۳۹۵). *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (حقوقی) سال ۱۳۹۲*، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۴. جعفری لنگرودی، سید محمدجعفر (۱۳۸۶). *مبسوط در ترمینولوژی حقوقی*، ج ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۵. شریعتی نسب، صادق (۱۳۹۰). *فرزندانخوانگی*، تهران: شهردانش.
۶. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۲، ۱۳۸۱، تهران: میزان.
۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸ الف). *حقوق مدنی: خانواده*، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱. در حقوق فرانسه، مطابق قاعده‌ای که در رویه قضایی شکل گرفته «نفقه ذخیره نمی‌شود» (Aliments ne s'arréragent pas). بنابراین، نفقه به نفع طلبکار آن از زمان اقامه دعوا در دادگستری محاسبه می‌شود، اما نفقه ایام گذشته ذخیره نمی‌گردد (شعبه اول مدنی، اول ژوئیه ۱۹۸۶) (Malaurie et al., 1989: 459).

۸. ----- (۱۳۷۸ ب). حقوق مدنی: خانواده، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. ----- (۱۳۸۰). حقوق مدنی- عقود معین ج ۳، ج چهارم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۰. ----- (۱۳۸۲). مسئولیت مدنی، ج ۱، ج دوم، دانشگاه تهران.
۱۱. ----- (۱۳۸۹). وصیت در حقوق مدنی ایران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. کولومبه، کلود (۱۳۸۵). اصول بنیادین حقوق مؤلف و حقوق مجاور در جهان، ترجمه علیرضا محمدزاده و ادقانی، تهران: میزان.

ب) خارجی

13. Bigot, Christophe (1995). *La protection de l'image des personnes et les droits des héritiers*, LEGIcom.
14. Bras Miranda, Générosa (2007). «La protection postume des droits de la personnalité», *Les Cahiers de propriété intellectuelle*, vol. 19, n° 3.
15. Carbonnier, Jean (1972)., *Droit civile : la famille, les incapacités*, 9^e éd, PUF.
16. Cornu, Gérard et Foyer, Jean (1996). *Procédure civile*, PUF, Paris.
17. Croze, Hervé et Morel (1988). Christian, *Procédure civile*, Press Universitaire de France, Paris.
18. Dreyfuss, Lionel (2004). *L'influence du décès d'une partie sur l'instance civile en cours..*
19. Givord, François (1938). *La réparation du préjudice moral*, thèse Grenoble.
20. Granet, Frédérique (2002). *Les motifs de révocation d'une adoption simple*, AJ Famille.
21. Guinchard, Serge et Chainais, Cécile et Ferrand, Frédérique (2014). *Procédure civile : Droit interne et droit de l'Union européen*, 32^e éd, Dalloz, Paris.
22. Jouglà-Ygouf, Sarra (2012). *Droits d'auteurs*, Nashville-Tennessee.
23. Jourdain, Patrice (2013). *Préjudice d'angoissement ou pert d'une chance de vie ?*, RTD civ, Dalloz.
24. Malaurie, Philippe, Aynès, Laurent (1989). *Cours de droits civile: La famille*, 2^{em} éd., Editions Cujas.
25. Mazeaud, Henri, Mazeaud, Léon, Mazeaud, Jean, Chabas, François (1998). *Obligations : Théorie générale*, Montchrestien, Paris.
26. Raizon, Hélène (2014). *La contractualisation du droit moral de l'auteur*, thèse, Université d'Avignon.
27. Saas, Claire (2008). *Les héritiers face au préjudice subi par leur auteur*, AJ Pénal, Dalloz.
28. Sériaux, Alain (1994). *La notion juridique de patrimoine*, RTD Civ, Dalloz.
29. Terré, François et Simler, Philippe et Lequette, Yves (2005). *Les obligations*, Dalloz, Paris.
30. Viney, Geneviève, Patrice, Jourdain (2001). *Les effets de la responsabilité*, 2^e éd., sous la direction de Jacques Ghestin, L.G.D.J.
31. Wiederkehr, George et al., (2009). *Code civil*, 108^e ed., Dalloz, Paris.